

An Explanation of Al-Asqalani's Methods in Lisān al-Mīzān for Refuting and Critiquing Al- Dhahabi's Narrations in Mīzān al-I'tidāl

Mehdi Azarifard¹

Hamidreza Fahimitabar²

Hossein Sattar³

Mohammad Hassan Saneipur⁴

1.Ph.D. Candidate in Quranic and Hadith Studies, University of Kashan, Kashan, Iran.

m.azarifard@grad.kashanu.ac.ir <https://orcid.org/0000-0002-6005-7426/>

2.Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan,

Kashan, Iran. (Corresponding Author) fahimitabar@kashanu.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0003-3290-3944/>

3.Assistant Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan,

Kashan, Iran. sattar@kashanu.ac.ir <https://orcid.org/0000-0002-5501-5686>

4. Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Studies, University of Kashan,

Kashan, Iran. saneipur@kashanu.ac.ir <https://orcid.org/0000-0003-4284-524X>

Scientific article

Received:

2024/04/04

Accepted:

2024/06/01

Abstract: *Ibn Hajar al-Asqalani is one of the most prominent Sunni scholars of rijāl (hadith narrators) in the 8th and 9th centuries AH. Among his significant works in the field of 'ilm al-rijāl (the science of hadith narrators) is Lisān al-Mīzān, which he wrote in response to Mīzān al-I'tidāl fī Naqd al-Rijāl by Shams al-Din al-Dhahabi. At first glance, one might assume that Lisān al-Mīzān is merely a supplement or addendum to al-Dhahabi's work; however, an examination of its content reveals that the author frequently critiques al-Dhahabi's statements. The primary question of this research is how al-Asqalani criticized al-Dhahabi's views and what methods he employed. Accordingly, the authors, seeking to answer this question, have analyzed Lisān al-Mīzān using a descriptive-analytical method and a library research approach. Their findings indicate that al-Asqalani employed various methods to critique al-Dhahabi's statements, including: referring to the original source used by al-Dhahabi; highlighting inconsistencies between al-Dhahabi's words and actions; providing evidence to counter some of al-Dhahabi's criticisms of hadiths; pointing out al-Dhahabi's neglect of the primary transmitter of a statement; clarifying al-Dhahabi's errors in distinguishing between narrators with similar names; exposing al-Dhahabi's oversight of textual corruptions (tashīfāt) in the names of certain narrators; and explaining ambiguous biographical information presented by al-Dhahabi.*

Keywords: Al-Asqalani, Lisān al-Mīzān, Al-Dhahabi, Mīzān al-I'tidāl.

DOI: [10.22051/tqh.2024.46807.4155](https://doi.org/10.22051/tqh.2024.46807.4155)

Publisher: Faculty of Theology, Alzahra University, Tehran, Iran



تبیین چگونگی و روش‌های عسقلانی در لسان‌المیزان بر رد و

نقد منقولات ذهبی در میزان‌الاعتدال

مهدی آذری فردا^۱ حمیدرضا فهیمی تبار^۲

حسین ستار^۳ محمدحسن صانعی پور^۴

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران

m.azarifard@grad.kashanu.ac.ir / <https://orcid.org/0000-0002-6005-7426/>

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران (نویسنده

مسئول) fahimitabar@kashanu.ac.ir / <https://orcid.org/0000-0003-3290-3944/>

۳. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران.

sattar@kashanu.ac.ir / <https://orcid.org/0000-0002-5501-5686>

۴. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه کاشان. کاشان. ایران.

saneipur@kashanu.ac.ir / <https://orcid.org/0000-0003-4284-524X>

اطلاعات مقاله چکیده

ابن حجر عسقلانی از رجالیون شهیر اهل سنت در قرن هشتم و نهم هجری قمری است. از جمله آثار مهم او در حوزه علم رجال، کتاب لسان‌المیزان می‌باشد که آن را ناظر بر میزان‌الاعتدال فی نقدالرجال شمس‌الدین ذهبی نگاشته است. هرچند در نگاه اول ممکن است تصور شود لسان‌المیزان تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب ذهبی است؛ اما بررسی محتوای کتاب حاکی از آن است که مؤلف در نگارش لسان‌المیزان، در موارد متعددی به نقادی کلام ذهبی پرداخته است. اینکه عسقلانی چگونه و با چه شیوه‌هایی کلام ذهبی را نقد نموده، پرسش اصلی پژوهش فراروی است. بر این اساس، نویسندگان در پی پاسخ به این سؤال، با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد کتابخانه‌ای به کاوش در لسان‌المیزان پرداخته و به این نتیجه دست یافته‌اند که: عسقلانی در جهت نقادی کلام ذهبی، از روش‌های گوناگونی بهره برده است. روش‌هایی از قبیل: مراجعه به اصل منبع مورد استفاده ذهبی؛ توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی؛ ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات؛ عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام؛ تبیین خطاهای ذهبی در تمییز راوی مشترک؛ آشکارسازی بی‌توجهی ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامی برخی راویان؛ تبیین اطلاعات رجالی مبهم ارائه شده از سوی ذهبی.

صص:

۱-۲۴

مقاله:

علمی پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۳-۰۱-۱۶

پذیرش:

۱۴۰۳-۰۳-۱۲

عسقلانی، لسان‌المیزان، ذهبی، میزان‌الاعتدال

کلیدواژه‌ها:

10.22051/tqh.2024.46807.4155

DOI:

دانشکده الهیات دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

ناشر



۱. مقدمه

شهاب‌الدین ابوالفضل احمدبن علی عسقلانی شافعی معروف به ابن حجر در سال ۷۷۳ قمری در مصر متولد و در سال ۸۵۲ قمری در همانجا وفات یافت. اهل سنت او را امام حافظان زمان خود در مصر و بلکه در دنیای اسلام دانسته‌اند. وی برای ملاقات با مشایخ حدیث و اخذ اجازه از آنان، به شهرهای متعدّد در داخل مصر و دیار شام و حجاز مسافرت کرد. حافظ ابوالفضل زین‌الدین عراقی از مهم‌ترین مشایخ ابن حجر بوده که تأثیر بسزایی در شخصیت علمی او داشته است. هنگام وفات عراقی به او گفته شد: چه کسی جانشین تو (از نظر مرتبه علمی) است؟ ابن حجر اولین فرد از افرادی است که عراقی نام می‌برد. حکایت شده که ابن حجر از آب زمزم نوشید تا به درجه ذهبی در حفظ برسد، پس به آن رسید و از آن نیز گذشت (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۵۲). از دیگر مشایخ ابن حجر نیز می‌توان، عبدالله بن محمد بن محمد بن محمد بن سلیمان نیشابوری (م ۷۹۰ق)، ابوالحسن نورالدین علی بن ابی‌بکر هیثمی (م ۸۰۷ق) و ابوحفص عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح بلقینی (م ۸۰۵ق) را نام برد. ابن حجر شاگردان زیادی را نیز تربیت نمود که شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد سخاوی (م ۹۰۲ق)، که همیشه ملازم ابن حجر بود و کتابی به نام *الجواهر والدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر* در شرح حال استادش تألیف نموده است، از برجسته‌ترین آنان محسوب می‌گردد (سخاوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷؛ عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۰۳؛ سخاوی، ۱۴۱۶ق، ص ۴۶).

عسقلانی از مکتب تألیف قلمداد می‌شود که در علوم مختلف اسلامی کتاب‌های نفیسی را تألیف کرده است، به نحوی که هر یک مصدری مهم برای اهل سنت به شمار آمده‌اند؛ از جمله: در حدیث، کتاب *فتح الباری* بشرح صحیح البخاری؛ در مصطلح الحدیث، کتاب *نخبة الفکر فی مصطلح أهل الأثر* و *نزهة النظر* و در علوم قرآن کتاب *العجاب فی بیان الأسباب* از آثار اوست. کتاب‌های *الإصابة فی تمییز الصحابة*، *تهذیب التهذیب* و *لسان‌المیزان* نیز از نگاشته‌های عسقلانی در علم رجال محسوب می‌شوند. عسقلانی در علم رجال از چنان فضیلتی نزد اهل سنت برخوردار است که گفته شده بعد از وی، هیچ‌کس به مرتبه او نرسیده است. سیوطی می‌گوید: باب حافظان حدیث و ائمه جرح و تعدیل بعد از ابن حجر بسته شد و این علم به وی خاتمه یافت (سیوطی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۵۵۲).

از میان مصادر پیش گفته، منبعی که پژوهش حاضر عهده‌دار کنکاش محتوایی آن است، کتاب *لسان‌المیزان* است. وی *لسان‌المیزان* را ناظر به کتاب *میزان‌الاعتدال فی نقدالرجال* ذهبی نگاشته است. روش ابن حجر در تألیف *لسان‌المیزان* بدین نحو است که شرح حال راویانی که مؤلفین صحیحین و یا سُنن اربعه از آنها نقل حدیث کرده‌اند و شرح حال آنها به تفصیل در *تهذیب‌الکمال* مزی آمده است را از کتاب *میزان‌الاعتدال* حذف و به جای آنها مستدرکات عراقی بر *میزان‌الاعتدال* را، با قرار دادن رمز «ذ» اضافه کرده است. همچنین مستدرکاتی نیز خود جمع‌آوری نموده و برای آنها رمز «ز» را قرار داده است. عسقلانی در موارد بسیاری بعد از نقل آنچه که ذهبی در شرح حال راویان گفته، مطالبی دیگر بر آن افزوده و برای تفکیک کلام خود از کلام ذهبی، ابتدا سخن ذهبی را با آوردن «إنتهی» به پایان برده و بعد مطالب خود را افزوده است (عسقلانی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۴).

هرچند ممکن است تصور شود *لسان‌المیزان* تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب ذهبی است، اما بررسی محتوای کتاب حاکی از آن است که مؤلف در نگارش *لسان‌المیزان*، در موارد متعددی به نقد کلام ذهبی نیز پرداخته است. عسقلانی در این‌راستا از روش‌های گوناگونی بهره برده است. روش‌هایی همچون: ۱. مراجعه به اصل منبع مورد استفاده ذهبی؛ ۲. توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی؛ ۳. ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات؛ ۴. عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام؛ ۵. تبیین خطاهای ذهبی در تمییز راوی مشترک؛ ۶. آشکارسازی بی‌توجهی ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامی برخی راویان و تبیین اطلاعات رجالی مبهم ارائه شده از سوی ذهبی.

شایسته توضیح است، جهت احصای کامل آنچه در این مقاله محور بحث قرار گرفته، لازم است تا کُل اثر عسقلانی مطالعه و تحقیق شود. از طرفی، از آنجا که حجم پژوهش حاضر فراتر از حد معمول نرود، از میان ۹ جلد *لسان‌المیزان* (۱۴۲۳ق)، تنها به بررسی ۵ جلد ابتدایی آن پرداخته شده و شاید دستاوردهای حاصل از مطالعه مجلدات باقیمانده را، در نوشتاری دیگر تقدیم حضور دانشیان و پژوهشگران حوزه حدیث نماییم.

۲. پیشینه تحقیق

آنچه در این جستار مد نظر بوده، بررسی و ارزیابی شیوه‌های عقلانی در نقادی کلام ذهبی، با توجه به یکی از نگاه‌های مهم رجالی او به نام *لسان‌المیزان* است. بر این اساس، با عنایت به نوع نگاهی که به *لسان‌المیزان* شده است، علی‌رغم کاوش‌های به عمل آمده توسط نویسندگان، اثری در این خصوص به عنوان پیشینه تحقیق یافت نشد. لذا این پژوهش را می‌توان در شمار گام‌های نخست در موضوع خود دانست؛ اما در دیگر زمینه‌ها، می‌توان آثار مفیدی را حول محور *لسان‌المیزان* معرفی نمود. به عنوان نمونه:

یک: علی درستکار در پایان‌نامه ارشد خود با عنوان «بررسی تشیع در میزان‌الأعتدال و لسان‌المیزان» (۱۳۸۰ش) فهرستی از رجال شیعه را بررسی نموده که در این دو مجموعه و توسط صاحبان این دو اثر شیعه معرفی شده‌اند و نیز رجالی را که تشیع آنان مشخص بوده ولی ذهبی و ابن حجر از آنان به عنوان شیعه یاد نکرده‌اند. به دنبال آن جنبه‌هایی از شخصیت ایشان نیز بررسی شده است.

دو: سید مضرالجلو در کتاب *البیان عمّا فی لسان‌المیزان* (۱۴۲۳ق) به مقایسه بین مصادر اربعه رجالی شیعی یعنی: *اختیار معرفة الرجال* کشی (زیسته در نیمه دوم قرن ۳ و نیمه اول قرن ۴ قمری)، *رجال نجاشی* (م ۴۵۰ق)، *رجال* و نیز فهرست شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و کتاب *لسان‌المیزان* عقلانی (م ۸۵۲ق) پرداخته است. محور بحث در این کتاب درباره رجالی است که ابن حجر از کتب امامیه نقل کرده، در حالی که در هیچ‌یک از مصادر امامیه از آن‌ها یاد نشده است و تنها خودش آن‌ها را بیان کرده است. مؤلف در این کتاب به بررسی نام ۱۸۱ نفر پرداخته و در این راستا، آنچه را ابن حجر از این کتب نقل کرده، در سه حالت دانسته است: ۱- آنچه که ابن حجر نقل کرده و در این کتب موجود است؛ ۲- آنچه که ابن حجر از یکی از این کتاب‌ها نقل کرده و در آن‌ها موجود نیست، منتها در دیگر اصول اربعه یافت می‌شود؛ ۳- آنچه را که ابن حجر از این کتب نقل کرده و در هیچ‌یک از آن‌ها یافت نمی‌شود.

سه: محمدباقر ملکیان نیز در دو مقاله با عنوان «لسان‌المیزان و المصادر الرجالية فی المدرسة الأممية» (۱۴۳۸ق و ۱۴۳۹ق) که در شماره‌های ۱ و ۲ از مجله *تراثنا* و شبیه به اثر مضرالجلو به چاپ رسیده است، به استخراج منقولات عقلانی

در *لسان‌المیزان* از اصول اربعه‌رجالی شیعه پرداخته، سپس ضمن مقایسه آن‌ها با محتوای کتبی که امروزه از این اصول در دست است، نشان داده که اثری از بسیاری از مطالبی که عسقلانی از این کتب نقل کرده، امروزه در اصول اولیه رجالی شیعه یافت نمی‌شود و یا به گونه‌ای متفاوت با گزارش عسقلانی بیان شده است. تفاوت کار ملکیان با الحلو در این است که ملکیان دایره پژوهش را گسترش داده و به بیان اطلاعات ۵۳۲ راوی ذکر شده در *لسان‌المیزان* و مقایسه آن با مصادر اولیه رجالی امامیه پرداخته است، چه راویانی که منقولات عسقلانی از آن‌ها در مصادر چهارگانه رجالی با تفاوت موجود است و چه راویانی که منقولات عسقلانی از آنان در این کتب موجود نیست.

چهار: بکر سلیمان ابراهیم الزاملی در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تَعَقُّبَاتِ الْحَافِظِ ابْنِ حَجْرٍ الْعَسْقَلَانِيِّ فِي كِتَابِ لِسَانِ الْمِيزَانِ عَلَى الْإِمَامِ الذَّهَبِيِّ فِي كِتَابِ مِيزَانِ الْإِعْتِدَالِ، دراسة نقدية توثيقية» (۱۴۳۹ق) به بیان برخی خطاها و استدراکات عسقلانی نسبت به منقولات ذهبی پرداخته و از آن‌ها با عبارت «تَعَقُّبَات» یاد کرده است. بر این اساس، زاملی در پژوهش خود به ذکر ۵۵ مسأله پرداخته و هر مسأله را در قالب پنج بخش ذکر کرده که عبارتند از: ۱. قول المتعقب عليه (ذهبی)؛ ۲. قول المتعقب (عسقلانی)؛ ۳. بیان موضوع مسأله؛ ۴. بررسی مسأله و ۵. خلاصه مسئله. تعقبات در این جستار شامل مسائل متنوعی است مانند: نام راوی، نام شهر راوی، توثیق راوی و افتادن برخی عبارات در بعضی نسخ.

پنج: مهدی آذری فرد و حسین ستار نیز در مقاله‌ای با عنوان «بازپژوهی رجال‌کشی در *لسان‌المیزان* عسقلانی» (۱۴۰۲ش)، منقولات عسقلانی از رجال‌کشی در *لسان‌المیزان* را استخراج و به مقایسه آن‌ها با منقولات عسقلانی از ابن‌ابی‌طی حلی (م ۶۳۰ق) پرداخته‌اند و با ارائه شواهدی تحلیلی، به این گزاره متمایل گشته‌اند که اصل کتاب *رجال‌کشی* نزد عسقلانی موجود بوده و این که او منقولات خود از *رجال‌کشی* را به واسطه کتاب *الحاوی فی رجال‌الامامیه* ابن‌ابی‌طی نقل کرده باشد با ابهام مواجه است.

۳. راه‌های نقد عسقلانی بر کلام ذهبی

عسقلانی در کتاب *لسان‌المیزان* طرق متعددی را برای نقد کلام ذهبی در *میزان‌الاعتدال* پیموده است؛ از جمله:

۳-۱. مراجعه به اصل منبع مورد استفاده ذهبی

از جمله روش‌های عسقلانی در نقد کلام ذهبی، توجه او به منبع اصلی مورد استفاده ذهبی است. بدین صورت که او تنها به کلام ذهبی بسنده نکرده، بلکه جهت سنجش گفتار او به مصدر اصلی مورد استفاده‌اش نیز رجوع نموده و با نقادی کلام ذهبی، در مواردی، ضعف را از چهره برخی راویان زدوده است. در زیر نمونه‌هایی از این دست ذکر شده است:

نمونه اول: عسقلانی ذیل نام «بشرین عصمة المُرَنی» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: «[قال أبو حاتم، مجهول. قلتُ يقال له صُحبة، لكن لا يصح خبره]»، یعنی «ابو حاتم گفته بشر مجهول است. می‌گویم: گفته شده برای او هم‌نشینی (با پیامبر) بوده است ولی خبرش صحیح نیست»^[۱]، می‌گوید: «[و أما قول المُصنّف: إن أباحاتم قال: انه مجهول، ففيه نظر. فإن الذی فی کتاب ابن‌ابی حاتم: بشر بن عصمة المُرَنی سمعتُ النبی يقول: خُزاعة منی و أنا منهم. روی عنه کثیرین أفلح مولى أبی‌ایوب، من رواية محمد بن عبدالله عتبة بن قراح عن ابراهیم بن عطاء عن کثیر، شیخ مجهول]»، یعنی «در کلام ذهبی که گفته: اباحاتم بشر را مجهول دانسته، جای تأمل است. چراکه آنچه در کتاب ابن‌ابی حاتم آمده چنین است: بشر بن عصمة المُرَنی گفته از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: قبيله خزاعة از من و من از آنها هستم. این روایت را کثیرین أفلح مولى أبی‌ایوب از بشر روایت کرده است از طریق: محمد بن عبدالله بن عتبة بن قراح از ابراهیم بن عطاء از کثیر، شیخ مجهول»^[۲].

(عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۳۰۱).

عسقلانی در ادامه می‌گوید: «[و كأن قوله: شیخ مجهول، عائد إلى محمد بن عبدالله بن عتبة و مما يؤیّده أن ابن‌عبدالبر قال فی الاستیعاب لما ذکر بشر بن عصمة: فی إسناده حدیثه شیخ مجهول]»، یعنی «گویی کلام ابن‌ابی حاتم که گفته «شیخ مجهول»، به محمد بن عبدالله بن عتبة برمی‌گردد و مؤیدش آن است که ابن‌عبدالبر در کتاب الاستیعاب، چون (پس از نقل روایت پیش‌گفته از او) نام بشر بن عصمة را ذکر می‌کند، می‌گوید: در اسناد حدیث او شیخی مجهول قرار دارد»^[۳].

(همان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ نیز نک: ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۷۰).

چنانچه ملاحظه گردید، عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلی کلام ذهبی، یعنی کتاب الجرح والتعدیل ابن‌ابی حاتم و با سندشناسی، مجهول بودن بشر را رد و قول

ابن‌ابی‌حاتم را ناظر به روای دیگر دانسته؛ یعنی «محمد بن عبدالله بن عتبة» که در سند روایت منقول از بشر واقع شده است و مؤید گفتارش را کلام ابن‌عبدالبر دانسته که در خصوص روایت بشر بن عصمة از پیامبر (ص) گفته: در اسناد این روایت شیخی مجهول واقع شده است (همان، ج ۱، ص ۱۷۰).

هرچند که در کتاب *الجرح والتعديل*، به فرد مجهول، بدون ذکر نام و تنها با عبارت «شیخ مجهول» اشاره شده و مشخص نیست که مراد بشر بن عصمة است یا خیر، اما چون ذهبی مستقیم، بعد از ذکر نام بشر، گفته: «قال ابو حاتم، مجهول» مشخص می‌شود که مقصودش مجهول معرفی نمودن بشر است.

شاید گفته شود از کلام ابن‌عبدالبر نیز مشخص نیست که مراد از شیخ مجهول، محمد بن عبدالله بن عتبة باشد! اما باید توجه داشت که مراد ابن‌عبدالبر «بشر» هم نمی‌تواند باشد؛ چرا که او کتابش را مختص معرفی صحابه پیامبر (ص) نگاشته نه افراد مجهول و نیز در ابتدای کتابش بر عدالت همه صحابه تأکید کرده است (همان، ج ۱، ص ۲).

نمونه دوم: عسقلانی ذیل نام «ابراهیم الکندی» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: «[عن الشعبي. مجهول]»، یعنی: «ابراهیم از شعبی روایت کرده و مجهول است»، می‌گوید: «[و لم أر فی النسخة التي وقفتُ علیها من الجرح والتعديل لفظةً مجهول. و ذكره البخاری فلم يذكر فيه جرحاً و ذكره ابن حبان فی الثقات]»، یعنی «در نسخه‌ای از کتاب *الجرح والتعديل* که به آن واقفم، لفظ مجهول را ندیدم. بخاری نیز نام این راوی را ذکر کرده و در موردش جرحی را نیاورده است. ابن حبان نیز نام او را در کتاب *الثقات* ذکر کرده است» [عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۹۱]. در این مورد نیز عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلی کلام ذهبی، یعنی کتاب *الجرح والتعديل* ابن‌ابی‌حاتم، به نقد کلام او پرداخته و نشان داده که در این کتاب لفظ «مجهول» درباره‌ی راوی مورد نظر نیامده است (بنگرید به: ابن‌ابی‌حاتم، ۱۲۷۱ق: ج ۲، ص ۱۴۹). البته لازم به ذکر است که ذهبی ذیل عنوان ابراهیم الکندی، عبارت «کذلک» را آورده که بدین معناست: آنچه در خصوص راوی قبل آمده، درباره‌ی این

راوی نیز صدق می‌کند. راوی قبل «ابراهیم القرشی» است که ذهبی برای او تنها لفظ «مجهول» را آورده است^۱ (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۷۷).

این نکته نیز محتمل است که: کتاب *الجرح والتعديل* دارای نسخه‌های متعددی بوده است و در نسخه‌ای که در دست ذهبی بوده، لفظ «مجهول» وجود داشته است. از کلام عقلانی نیز تعدد نسخه‌های این کتاب برداشت می‌شود، آنجا که می‌گوید: در نسخه‌ای که من به آن واقفم، لفظ مجهول دیده نمی‌شود.

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که: ذهبی لفظ مجهول را به کسی نسبت نداده است، پس عقلانی چگونه این عبارت را منسوب به ابوحاتم رازی دانسته و در کتاب *الجرح والتعديل* در پی آن بوده است؟ در پاسخ می‌گوییم: بدین جهت که خود ذهبی در *میزان الاعتدال* گفته: هر که را که در موردش بگویم «مجهول» و آن را به گوینده‌ای نسبت ندهم، آن قول ابوحاتم است (همان، ج ۱، ص ۶).

نمونه سوم: عقلانی ذیل نام «اسحاق بن ناصح» پس از نقل کلام ذهبی که در موردش آورده: «عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ. قَالَ أَحْمَدُ: كَانَ مِنْ أَكْذَبِ النَّاسِ. قَالَ يَحْيَى لَيْسَ بِشَيْءٍ وَ قَالَ أَبُو حَاتِمٍ كَذَبَ عَلِيَّ قَيْسٌ»، یعنی «اسحاق از قیس بن ربیع روایت کرده است. احمد گفته: اسحاق دروغگوترین مردم بود. یحیی در مورد او عبارت لیس بشیء را به کار برده و ابوحاتم نیز گفته: او بر قیس دروغ می‌بست» [و] «و قد وقع للمؤلف هنا وهم عجيب. و ذلك أن قول أحمد المذكور، إنما هو في إسحاق بن نجیح المَلطی و قد أعاده المؤلف في ترجمة إسحاق بن نجیح علی الصواب. و سبب الوهم فيه: أن ترجمة ابن ناصح في كتاب ابن أبي حاتم تلي ترجمة ابن نجیح، فانتقل بصر الناقل من ترجمة إلى ترجمة»، یعنی «برای ذهبی توهمی عجیب اتفاق افتاده است و آن اینکه: مطلبی را که از قول احمد آورده، درباره اسحاق بن نجیح المَلطی است (نه اسحاق بن ناصح) که ذهبی آن را به درستی در معرفی ابن نجیح نیز ذکر کرده است. سبب این توهم این بوده که در کتاب ابوحاتم، ترجمه اسحاق بن ناصح و اسحاق بن نجیح، به صورت متوالی آمده است و چشم

۱. عبارت ذهبی این چنین است: ابراهیم القرشی، عن سعید بن شریحیل و عنه یحیی بن معین. مجهول (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۷۷).

ناقل (ذهبی) از ترجمه‌ای به ترجمه دیگر منتقل شده است» [عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۷۹].

همانگونه که گذشت، عسقلانی با مراجعه به مصدر اصلی مورد استفاده ذهبی، یعنی کتاب *الجرح والتعديل* ابن‌ابی‌حاتم (ابن‌ابی‌حاتم، ۱۲۷۱ق، ج ۲، ص ۲۳۵)، به این مطلب پی می‌برد که ذهبی ترجمه دو راوی یعنی «اسحاق بن ناصح» و «اسحاق بن نجیح» که اتفاقاً به دنبال یکدیگر نیز ذکر شده‌اند را با یکدیگر خلط کرده است. عسقلانی دلیل این اتفاق را به اصطلاح «پَرشِ چشم» ناقل در ذکر احوال یک راوی با راوی بعدی یا قبلی آن دانسته که این خود نکته‌ای جالب توجه بوده و نمونه‌ای از خطاهای غیرعمدی در نگارش تألیفات کهن محسوب می‌گردد که شاید به ندرت رخ می‌دهد.^۱

۳-۲. توجه به عدم تطابق گفتار و عمل ذهبی

از دیگر نقدهای عسقلانی بر ذهبی، عدم تطابق گفتار و عمل او در ذکر نام صحابه در *میزان الاعتدال* است. ذهبی در خطبه آغازین کتاب *میزان الاعتدال فی نقد الرجال* می‌گوید: یک‌دسته از کسانی که در کتاب خود ذکر نکرده‌ام، صحابه هستند به جهت جلالت و بزرگی آنان و اینکه ضعف از جانب راویان آنان است نه خود ایشان (ذهبی، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۲). اما او در عمل (دانسته یا ندانسته) به ذکر نام برخی از صحابه در *میزان الاعتدال* پرداخته و آنان را افرادی مجهول و یا دارای روایاتی غیر صحیح معرفی کرده است. این مطلب با مبنای رجالی «عدالت صحابه» مخالف است که صحت و پذیرش بی‌چون و چرای گفتار صحابی از نگاه اغلب اهل سنت از جمله عسقلانی (عسقلانی: ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۱؛ آمدی، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۱) را نتیجه می‌دهد. لذا عسقلانی ضمن اینکه به ذهبی انتقاد کرده که چرا خلاف گفتار خود عمل نموده و نام برخی صحابی‌ان را در کتابش آورده است،

۱. برای اطلاع از نمونه‌های دیگر نک: عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۴۹۷ ذیل‌عنوان «احمد بن عبدالله بن میسر»؛ ج ۱، ص ۵۶۲-۵۶۳ ذیل‌عنوان «احمد بن عمر بن سعید»؛ ج ۱، ص ۵۷۷ ذیل‌عنوان «احمد بن الفضل بن الفضل الدینوری»؛ ج ۱، ص ۶۴۵ ذیل‌عنوان «احمد بن ابی حنیفه»؛ ج ۲، ص ۲۲۱ ذیل‌عنوان «أنس بن جندل»؛ ج ۲، ص ۲۳۶ ذیل‌عنوان «أیوب بن ابی حجر الشامی»؛ ج ۲، ص ۲۵۶ ذیل‌عنوان «أیوب بن نجیح»؛ ج ۲، ص ۳۶۴ ذیل‌عنوان «ثلیل بن حرب»؛ ج ۲، ص ۴۵۵ ذیل‌عنوان «جعفر بن عبدالله الحمیدی»؛ ج ۳، ص ۳۵ ذیل‌عنوان «حسن بن حسین بن عاصم الهسجانی».

پس از ذکر کلام ذهبی در خصوص این افراد، سعی بر آن داشته تا ضعف‌های وارده را از چهره آنان بزداید. در ادامه به ذکر نمونه‌هایی می‌پردازیم:

نمونه اول: عسقلانی ذیل نام «سَلَام بن قیس» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَنْ الْحَسَنِ وَ عَنهُ عَمْرُو بْنُ رَبِيعَةَ، لَا يَعْرِفَان. وَ قَالَ الْبُخَارِيُّ: لَا يَصِحُّ حَدِيثُهُ»] یعنی «سَلَام از حسن روایت کرده و عمرو بن ربیعه نیز از سَلَام روایت کرده که هر دو ناشناخته‌اند و بخاری گفته: حدیث سَلَام صحیح نیست»]، می‌گوید: [«فهذا صحابي، ما كان ينبغي للمصنف أن يورد ترجمته. و كأن النسخة التي رآها من الكامل ابن عدى، كان فيها عن الحسن، لا عن النبي، فظنه من اتباع التابعين. و مع ذلك فوقع فيه في الأصل^۱ تصحيف، و إنما هو سلامة بن قيس يروي عنه عمرو بن ربیعة»]، یعنی «این فرد صحابی است و شایسته نبود ذهبی به ذکر او بپردازد. گویی در نسخه‌ای که از *الكامل* ابن عدی دیده، آمده است: سَلَام از حسن روایت کرده نه از پیامبر^(ص) پس گمان برده او از اتباع تابعین باشد. با این وجود در *میزان الاعتدال*، در نام او تصحیف واقع شده است و در واقع نام او سلامة بن قيس است که عمرو بن ربیعه از او روایت کرده»]. (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۰۱).

نمونه دوم: ابن حجر ذیل نام «عبدالله بن جراد» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«مجهول. لا يصح خبره، لأنه من رواية يعلى بن الأشدق (الراوي عنه) الكذاب. قال ابوحاتم: لا يعرف و لا يصح خبره»]، یعنی «عبدالله مجهول است و روایتش صحیح نیست چراکه یعلی بن‌اشدق که فردی کذاب است از او روایت کرده است. ابوحاتم گفته: شناخته شده نیست و حدیث او صحیح نمی‌باشد»]، می‌گوید: [«قلت و قد روی عنه غير يعلى و ما أدري لِمَ ذكره المؤلف، و لِمَ لا أكتفي بذكر يعلى على قاعدته، من أنه لا يذكر الصحابه، لأنَّ الضعف إنما جاء في أحاديثهم من قبل الرواة عنهم»]، یعنی «غیر از یعلی، فرد دیگری نیز از عبدالله روایت کرده است و نمی‌دانم چرا ذهبی نام عبدالله را ذکر کرده و تنها به ذکر نام یعلی اکتفا نکرده است؟ چون خودش (در *میزان الاعتدال*) گفته: به ذکر نام صحابه نمی‌پردازد، چراکه ضعف در احادیث آنان از جانب راویانشان است نه خود آنان»]. (همان، ج ۴، ص ۴۴۷).^۲

۱. مراد عسقلانی از واژه «أصل»، کتاب *میزان الاعتدال* ذهبی است (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۵۲).

۲. برای اطلاع از نمونه‌هایی دیگر (نک: عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۱۸).

اینکه چرا ذهبی با وجود اینکه خود در خطبه آغازین کتاب *میزان الاعتدال* وعده کرده به جهت جلالت و بزرگی صحابه و اینکه ضعف از جانب راویان آنان است نه خود ایشان، به ذکر نام آنان نپردازد (ذهبی، ۱۳۸۲ق: ج ۱، ص ۲)؛ اما در مقام عمل به ذکر نام برخی از صحابه پرداخته و آنان را افرادی مجهول و یا دارای روایاتی غیرصحیح معرفی کرده است، نکته‌ای قابل تأمل! است. آیا ذهبی در این خصوص مرتکب خطا و غفلت شده؟ و یا اینکه از صحابی بودن این افراد آگاهی نداشته؟ سؤالاتی است که ذهن را به خودمشغول می‌کند. اما آنچه را که به عنوان یک احتمال می‌توان ذکر کرد، آن است که: تعریف صحابی از منظر رجالیون اهل سنت متفاوت است. اگرچه علی‌رغم کاوش نویسندگان به تعریف صحابی از منظر ذهبی دست نیافتیم، اما دایره تعریف عسقلانی از صحابه، نسبت به دیگر دانشیان اهل سنت عام‌تر است (یثربی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷ و ۱۸).

ابن حجر می‌گوید: صحیح‌ترین تعریفی که به آن دست یافتیم این است که: صحابی کسی است که پیامبر (ص) را ملاقات کند، در حالی که به ایشان ایمان داشته باشد و با اعتقاد به اسلام چشم از جهان فروبندد و تفاوت نمی‌کند که ملاقات او با پیامبر (ص) طولانی باشد یا کوتاه؛ از پیامبر (ص) حدیثی روایت کند یا خیر؛ با آن حضرت در جنگی شرکت کرده باشد یا خیر؛ و هرکس که ایشان را دیده باشد، حتی اگر در مجلسی با ایشان ننشسته باشد و یا وی را به دلیل نابینایی ندیده باشد، صحابی است (عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۵۸). از این‌رو، شاید افرادی را که ذهبی در *میزان الاعتدال* ذکر کرده، از دیدگاه او صحابی قلمداد نمی‌شده‌اند.

۳-۳. ارائه دلیل جهت تضعیف برخی نقدهای ذهبی بر روایات

نقد حدیث در اصطلاح؛ شناسایی احادیث صحیح از احادیث ضعیف است (عمری، ۱۴۲۰ق، ص ۱۱؛ أعظمی، ۱۴۱۰ق، ص ۵) که به دو روش سندی و متنی صورت می‌گیرد (ادلبی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۱؛ أعظمی، ۱۴۱۰ق، صص ۲۰-۲۱). ذهبی در مواردی ذیل عنوان یک راوی، نمونه‌ای از احادیث او را نیز ذکر کرده و گاه به نقادی آن حدیث پرداخته است. اما عسقلانی نقد ذهبی را ضعیف و ناتمام دانسته و به نقد کلام ذهبی اقدام نموده است. نمونه‌های زیر از این قبیل هستند:

نمونه اول: ابن حجر ذیل نام «الحربین مالک» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«أتی بِخَبْرٍ باطل فقال: حدثنا شعبة عن أبي إسحاق عن أبي الأَحْوَصِ عن عبد الله مرفوعاً: مَنْ سَرَّه أَنْ يُحِبَّه اللهُ وَرَسُولُهُ فَلْيَقْرَأْ فِي المُصْحَفِ. وَ إِنَّمَا اتَّخَذتِ المصاحفُ بَعْدَ النَبِيِّ»، یعنی «خبر باطلی از حُر رسیده است. او از شعبه از ابواسحاق از ابواحوص از عبدالله به صورت مرفوع نقل کرده: کسی که خشنود می‌گردد از اینکه خدا و رسولش او را دوست بدارند، پس مصحف را قرائت کند. همانا مصاحف بعد از (وفات) پیامبر^(ص) جمع‌گردید»]. می‌گوید: [«و هذا التعليل ضعيف. فقی الصَّحیحین: أن النَّبِيَّ نَهَى أَنْ يَسَافَرَ بِالقُرْآنِ إِلَى أرضِ العدو، مخافةً أن يناولهُ العدو. و ما المانع أن يكون الله أطلعَ نبيَّه على أن أصحابه سَيَتَّخِذُونَ المصاحف»، یعنی «این تعلیل ذهبی ضعیف است. (چراکه) در صحیحین آمده است: پیامبر^(ص) از مسافرت با قرآن به سوی سرزمین دشمن، به دلیل ترس از دستیابی دشمن به آن، نهی فرمود. همچنین چه مانعی وجود دارد از اینکه خداوند پیامبرش را مطلع کرده باشد بر اینکه یارانش (پس از ایشان) مصاحفی را جمع آوری خواهند کرد»] (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۳، ص ۱۱).

کلام ذهبی که گفته: «إِنَّمَا اتَّخَذتِ المصاحفُ بَعْدَ النَبِيِّ» بوی نقدِ روایت رسیده از حُرِّبن مالک را می‌دهد. در واقع می‌توان گفت: ذهبی محتوای روایت را با معیار «تاریخ» سنجیده و نتوانسته آن را بپذیرد؛ بدین گونه که او از لحاظ تاریخی گویا معتقد است مصاحف پس از وفات پیامبر^(ص) جمع شده، بنابراین با توجه به محتوای روایت حُرِّبن مالک، اینکه پیامبر^(ص) در زمان حیات خود مسلمانان را تشویق به قرائت مصحف کرده باشد، نمی‌تواند صحیح باشد، چراکه هنوز قرآن به شکل مصحف در نیامده بوده است.

لیکن عسقلانی با دیدگاه ذهبی موافق نیست و نقدِ ذهبی بر روایت را نپذیرفته است. ابن حجر محتوای روایت را از نگاه خود، با معیارهای «سنت قطعی» و «عقل» سنجیده است. از نظر ابن حجر محتوای روایت با احادیث وارده در صحیحین (که نزد اغلب اهل سنت صحیح قلمداد می‌شوند) مخالف نیست؛ زیرا در صحیحین آمده: پیامبر^(ص) از مسافرت با قرآن به سوی سرزمین دشمن به دلیل ترس از دستیابی دشمن به آن نهی فرمود است. پس می‌توان نتیجه گرفت که مصاحفی در زمان حیات ایشان نیز وجود داشته است. همچنین از لحاظ عقلی نیز مانعی ندارد که خداوند

رسولش را از رخدادی در آینده مطلع سازد و آن اینکه: اصحاب تو در آینده مصاحفی را جمع‌آوری خواهند کرد؛ از این رو، پیامبر (ص) اصحابش را به قرائت مصحف تشویق کرده، هر چند که این مصاحف پس از ایشان جمع‌آوری گردند.

نمونه دوم: ابن حجر ذیل نام «اسحاق بن ابراهیم الإسرائیلی البصری» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عن حُمید، فیه نظر. ذکره ابن عدی ثم قال: حدثنا عبدالرحمان بن سلیمان و محمد بن جعفر بن طرخان و احمد بن محمد بن حرب قالوا: حدثنا اسحاق أبو يعقوب الإسرائیلی حدثنا حُمید حدثنا أنس: أن رسول الله كان يطوف على نسائه بغسل واحد. قال ابن عدی: أنا أرتاب فی لُقِيَّه حُميداً. قلتُ صدق ابن عدی، فإن هذا حدّث بعد الأربعين و مئتين عن حُميد، و هذا محال»، یعنی «اسحاق از حُمید روایت کرده است. حدیث او ترک می‌شود. ابن عدی نام اسحاق را در کتابش ذکر و این روایت را از او آورده که: شنیدیم از عبدالرحمان بن سلیمان و محمد بن جعفر بن طرخان و احمد بن محمد بن حرب که گفته‌اند: شنیدیم از اسحاق أبو يعقوب إسرائیلی از حُمید از آنس که گفته: پیامبر با انجام یک غسل، به همسرانش نزدیک می‌شد. ابن عدی سپس گفته است: من شک دارم اسحاق، حُمید را ملاقات کرده باشد. می‌گویم (ذهبی): ابن عدی راست گفته است، چرا که اسحاق بعد از ۲۴۰ سال از حُمید حدیث شنیده و این محال است»]، می‌گوید: [«و لا أدري لأئى معنى يجزم بكون لُقِيَّه حُميداً محالاً؟ فإن حُميداً مات بعد الأربعين و مئة، فلا استحاله فى كون الانسان يعيش مئة و عشر سنين، فقد عاشها جماعة، و العجب أن المصنّف جمّع جزءاً فيمن جاوز المئة من هذه الامّة، فكيف باستحالة هذا»، یعنی «نمی‌دانم (ذهبی) چرا و به کدام معنا یقین پیدا کرده به اینکه محال است اسحاق، حُمید را ملاقات کرده باشد؟ اگر وفات حُمید بعد از سال ۱۴۰ باشد، پس محال نیست که انسان ۱۱۰ سال زندگی کند، همچنان که گروهی زندگی کرده‌اند؛ و از ذهبی عجیب است که خود جزئی را نگاشته درباره افرادی از این امت که از ۱۰۰ سال عبور کرده‌اند، پس چگونه این (مورد) را محال می‌داند؟»]. (همان، ج ۲، صص ۲۷-۲۸).

در واقع ذهبی به نقد سندی روایت پرداخته است، چرا که او بر پایه کلام ابن عدی که نسبت به ملاقات «اسحاق بن ابراهیم» و «حُمید الطویل» شک کرده (ابن عدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۳)، معتقد است میان اسحاق و حُمید از لحاظ زمانی فاصله‌ای بسیار است و با این اوصاف، سند روایت «منقطع» می‌باشد. اما عسقلانی،

نقد ذهبی را ناکافی دانسته و با توجه به سال وفات حمید که ۱۴۰ قمری یا اندکی پس از آن (۱۴۲ یا ۱۴۳) ذکر شده (مزی، ۱۴۰۰ ق، ج ۷، ص ۳۶۴)، بعید ندانسته که عمر اسحاق، قریب به ۱۱۰ سال بوده باشد و از آنجا که داشتن این مقدار عمر برای انسان ممکن است، ملاقات اسحاق و حمید را غیرممکن ندانسته است.

البته به این نکته نیز باید توجه کرد که: اگرچه تاریخ وفات اسحاق، ۲۴۵ یا ۲۴۶ قمری ذکر شده و با توجه به تاریخ وفات حمید (۱۴۰ تا ۱۴۳ قمری) او می‌تواند طبق قول عقلانی قریب به ۱۱۰ سال زندگی کرده باشد، اما تاریخ تولد اسحاق ۱۵۰ یا ۱۵۱ قمری می‌باشد (خطیب‌بغدادی، ۱۴۲۲ ق، ج ۷، ص ۳۷۶؛ مزی، ۱۴۰۰ ق، ج ۲، ص ۴۰۷)، از این رو، اسحاق هنگام وفات حمید، اصلاً هنوز به دنیا نیامده بوده است تا بتواند او را ملاقات کرده باشد. لذا شاید از این جهت است که، عقلانی این احتمال را نیز ذکر کرده است که میان اسحاق بن ابراهیم و حمید واسطه‌ای بوده که نام آن حذف شده است (عقلانی، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، صص ۲۸-۲۷).^۱

۳-۴. عدم توجه ذهبی به ناقل اصلی کلام

عقلانی در مواردی به ذهبی انتقاد کرده است که چرا کلام را به گوینده اصلی آن منسوب نکرده، به نحوی که گمان می‌شود ذهبی در آن کلام تصرفی داشته است. به عنوان نمونه:

نمونه اول: ابن حجر ذیل نام «خالد بن انس» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«خالد بن انس عن أنس بن مالك، لا يعرف و حدیثه منکر جداً و هو: من أحيأ سنتي فقد أحببني و من أحببني كان معي في الجنة. رواه بقیة عن عاصم بن سعید و هو مجهول، عنه»، یعنی «خالد بن انس از انس بن مالک روایت کرده است. شناخته شده نیست و حدیث او جداً منکر است و آن این است: هرکس سنت مرا زنده کند پس مرا دوست دارد و هرکس مرا دوست دارد، با من در بهشت خواهد بود. این روایت را بقیة از عاصم بن سعید که فردی مجهول است از خالد روایت کرده است»]، می‌گوید: [«و قد تكرر لذهبي في هذا الكتاب، إيراد ترجمة الرجل من كلام بعض من

^۱ برای اطلاع از نمونه‌ای دیگر نک: عقلانی، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۴۶۵ ذیل عنوان «جعفر بن محمد الفقیه».

تقدّم، فتارةً یورده کما هو، و تارةً يتصرّف فيه، و فی الحالین لاینسبه لِقائله. فیوهم أنه من تصرّفه. و لیس بذلک جید منه، فإنّ النفس إلى کلام المتقدمین أمیل و أشدّ زُکوناً، یعنی «ذهبی مکرّر در این کتاب (میزان الاعتدال) ترجمه فردی را از کلام برخی متقدمین آورده است. گاهی شرح حال را همانگونه که بوده، آورده و گاهی در آن تصرف کرده است. در هر دو صورت، کلام را به گوینده اش نسبت نداده و لذا توهم می شود که در آن تصرف کرده است و این از سوی ذهبی کاری نیکو نیست چراکه قلب به سوی کلام متقدمین مایل تر و به آن بیشتر می گراید» [همان، ج ۳، ص ۳۱۶].

نمونه دوم: ابن حجر ذیل نام «عبدالرحمان بن حریز اللیثی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عَنْ أَبِي حَازِمٍ سَلَمَةَ، لَا يُعْرِفُ. وَ عَنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَرَ الزَّاهِدِ»، یعنی «عبدالرحمان از ابی حازم سلمة، لایعرف. و عنه شناخته شده نیست. محمد بن بشر زاهد نیز از عبدالرحمان روایت کرده است»]، می گوید: [«و هذا أخذہ الذہبی من ضَعْفَاءِ الْعُقَيْلِي وَ لَمْ يَعْزِهِ لَهُ، كَعِدَّةِ تَرَاجِمٍ غَيْرِهِ، يَأْخُذُهَا مِنْ كَلَامِهِ وَ يَتَصَرَّفُ فِيهَا، وَ لَا يَفِي غَالِبًا بِمَا يُفِيدُهُ الْعُقَيْلِي»، یعنی «ذهبی این مطالب را از کتاب ضعفاء عقیلی گرفته و به خود او نسبت نداده است. همانند تعدادی از ترجمه های دیگر، که از کلام عقیلی گرفته و در آن ها تصرف کرده است؛ و اغلب آنچنان که کلام عقیلی مفید واقع شده، گفتار ذهبی مفید واقع نشده است»] [همان، ج ۵، ص ۹۴].

عسقلانی معتقد است، شرح حالی را که ذهبی ذیل نام «خالد بن انس» و «عبدالرحمان بن حریز اللیثی» آورده، توسط عُقَيْلِي در کتاب الضعفاء ذکر شده است [همان، ج ۳، ص ۳۱۶؛ نیز نک: عقیلی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳ و ۳۲۷]؛ در حالی که ذهبی این شرح حال را به گوینده اصلی آن یعنی «عُقَيْلِي» نسبت نداده است که از رجال یون متقدم (متوفای ۳۲۲ قمری) اهل سنت می باشد. ابن حجر عملکرد ذهبی در این خصوص را نیکو ندانسته، چراکه: ۱- گمان می شود ناقل کلام، خود ذهبی است؛ ۲- توهم تصرف ذهبی در کلام دیگران نیز قوت می گیرد؛ ۳- آن گونه که کلام عُقَيْلِي (برای مخاطب) مفید واقع شده، گفتار ذهبی مفید واقع نشده است. شاید بتوان از

این گفتار عقلانی، نادرستی آنچه که امروز از آن با عنوان «انتحال ادبی»^۱ یاد می‌شود را نتیجه گرفت.^۲

۳-۵. تبیین خطای ذهنی در تمییز راوی مشترک

از جمله مهمترین موضوعات در حوزه علم رجال، تمییز راویان مشترک است. ذهنی در مواردی دقت نظر کافی را در شناسایی راویان مشترک نداشته، لذا اطلاعات مربوط به دو راوی را در قالب یک عنوان بیان نموده است. از این رو، عقلانی با شیوه‌های مختلفی به شناسایی و تفکیک میان دو راوی مشترک پرداخته و خطای ذهنی را در این خصوص آشکار ساخته است. به نمونه‌های ذیل توجه نمایید.

نمونه اول: ابن حجر ذیل نام «ابراهیم بن عقیبة» پس از ذکر کلام ذهنی که در موردش آورده: [«عن كبشة بنت كعب و عنه حماد بن زيد، لا يعرف. قال أبو حاتم: مجهول»]، یعنی «ابراهیم از كبشة دختر كعب روایت کرده و حماد بن زید نیز از ابراهیم روایت کرده است. ابراهیم شناخته شده نیست و ابو حاتم نیز در موردش گفته: مجهول است»]، می‌گوید: [«و قد خلط المؤلف هنا ترجمتين، فجعلهما واحدة. أما الراوي عن كبشة فقال البخاري في تاريخه: ابراهیم بن عقیبة ابورزام الراسبي البصري، سمع عطاء، سمع منه موسى بن اسماعيل. و قال لي مسدد: حدثنا ابراهیم بن عقیبة، سمع كبشة بنت كعب. فأما الذي روى عنه حماد بن زيد، قال ابن أبي حاتم: ابراهیم بن عقیبة مولى أبي أمامة روى عن أبي أمامة»]، یعنی «ذهبی اینجا شرح حال دو راوی را با هم خلط کرده و آن‌ها را یکی شمرده است. آن راوی (ابراهیم بن عقیبة) که از كبشة روایت کرده، ابراهیم بن عقیبة ابورزام راسبی بصری است که بخاری در کتاب تاریخ خود گفته: او از عطاء حدیث شنیده و موسی بن اسماعیل نیز از او حدیث شنیده است و مسدد (نیز) به من گفته: ابراهیم از كبشة بنت كعب نیز حدیث شنیده است. و اما آن راوی (ابراهیم بن عقیبة) که حماد بن زید از او حدیث شنیده (فرد دیگری است) که

۱. انتحال زمانی اتفاق می‌افتد که سارقان ادبی، کلمات یا اندیشه‌هایی را برگیرند که متعلق به دیگران است و بدون ارجاع به آن‌ها، در نوشته خود به گونه‌ای ارائه نمایند، که گویی کلمات و اندیشه‌های خودشان است (عطائی نظری، ۱۴۰۰ش، ص ۳۲۳).

۲. برای اطلاع از نمونه‌هایی دیگر نک: عقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۰۷ ذیل عنوان «اسماعیل بن اوسط البجلي»؛ ج ۲، ص ۴۱۷ ذیل عنوان «جبرون بن واقد الإفريقي».

ابن‌ابی‌حاتم او را با نام ابراهیم بن عقبه مولى ابى‌أمامة، ذکر کرده است» [عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۳۲۰].

همانگونه که گذشت، عسقلانی با شناسایی «راوی» و «مروى عنه» ابراهیم بن عقبه، که از جمله شیوه‌های تمییز راویان مشترک است، مشخص می‌نماید که ذهبی شرح حال دو راوی، که در نام و نام پدر، مشترک هستند را با یکدیگر ادغام و تحت عنوان یک راوی، ذکر کرده است.

نمونه دوم: ابن حجر ذیل نام «اسحاق بن خالد بن یزید البالیسی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«روی حدیث مُنکر یدلّ علی ضعفه، قاله أبو‌احمد بن عدی، قال: و لم یتفق لی إخراج شیء من حدیثه. قلتُ هو الّذی یروی عن أبیه»، یعنی «ابن عدی گفته: حدیث منکری نقل کرده که بر ضعفش دلالت می‌کند و برایم یقین وجود ندارد که چیزی از حدیث او را نقل کنم. می‌گویم (ذهبی): او همانی است (یعنی راوی قبلی و هم‌نام اسحاق بن خالد) که از پدرش نقل حدیث کرده است»]، می‌گوید: [«قد تبین للمؤلف أنّهما واحد و هو خلاف الصواب. وَالْحَقُّ أنّهما اثنان من طبقتین، ذکرهما ابن حبان فی الثقات جمیعاً»، یعنی «برای ذهبی آشکار شده که این دو راوی، یکی هستند. در حالی که (این مطلب) نادرست است. صحیح آن است که آنان دو نفر هستند از دو طبقه، که ابن حبان نام هر دوی آنها را در کتاب الثقات ذکر کرده است»] (همان، ج ۲، صص ۵۵-۵۶).

در نمونه فوق نیز، ذهبی معتقد است که «اسحاق بن خالد بن یزید بالیسی» با راوی قبلی که هم نام اوست، یعنی «اسحاق بن خالد» یکی هستند. اما عسقلانی با اشاره به اینکه این دو راوی، از دو طبقه مجزا هستند، یکی دانستن آنان را نپذیرفته است.

۳-۶. آشکارسازی بی‌توجهی ذهبی بر وقوع تصحیفات در اسامی برخی

راویان

عسقلانی در مواردی با آشکار نمودن وقوع تصحیف در نام یک راوی و یا متن روایت رسیده از او، به نقد کلام ذهبی پرداخته است. کشف این تصحیفات از سوی ابن حجر، در مواردی از اهمیت بسزائی برخوردار است. به عنوان نمونه، گاه ذهبی در خصوص یک راوی اطلاعاتی را به نقل از برخی رجالیون بیان کرده که نشان از ضعف آن راوی

دارد. این درحالی است که در نام راوی مورد نظر تصحیف رخ داده و در واقع ضعف متوجه فرد دیگری است. گاهی نیز ذهبی روایتی را از یک راوی ذکر کرده است که در متن آن تصحیفی رخ داده که مخالف سیره پیامبر (ص) و مسلمین می‌باشد و ممکن است چهره‌ی اسلام را مخدوش نماید، درحالی که ذهبی خواننده را از وقوع این تصحیف مطلع نساخته‌است. از این رو عقلانی با دقت نظر، به کشف این گونه تصحیفات پرداخته است. به نمونه‌های ذیل توجه‌نمایید.

نمونه اول: ابن حجر ذیل نام «ابراهیم بن العلاء أبوهارون الغنوی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«عن حِطَّانِ الرَّقَاشِيِّ، وَتَقَّه جَمَاعَةٌ وَوَهَّاهُ شَعْبَةٌ فِيمَا قِيلَ، وَ لَمْ يَصِحَّ. وَ قَدْ وَتَّقَّه يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ»]، یعنی «او از حطان الرقاشی روایت کرده است. جماعتی او را توثیق کرده‌اند. گفته شده شعبه او را بسیار ضعیف دانسته، ولی (این مطلب) صحیح نیست. یحیی بن معین او را توثیق کرده است»، می‌گوید: [«وَأَمَّا قَوْلُ الْمُؤَلِّفِ: وَوَهَّاهُ شَعْبَةٌ، لِأَصْلِ لِيَذْلِكَ عَنِ شَعْبَةٍ، وَ إِنَّمَا قَالَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ فِي الضَّعْفَاءِ لَهُ: قَالَ شَعْبَةٌ: لِأَنَّ أَقْدَمَ فَتُضْرَبُ عُنُقِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَارُونَ الْغَنَوِيُّ. وَ هَذَا خَطَأٌ نَشَأَ عَنِ تَصْحِيفٍ وَ إِنَّمَا هُوَ أَبُو هَارُونَ الْعَبْدِيُّ وَ هُوَ عُمَارَةُ بْنُ جُوَيْنٍ، مَجْمَعٌ عَلَى ضَعْفِهِ. وَ قَدْ نَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِيِّ هَذَا الْقَوْلَ عَنِ شَعْبَةٍ فِي تَرْجُمَةِ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ أَيْضاً وَ هُوَ الصَّوَابُ»]، یعنی «قول ذهبی که گفته: نقل از شعبه که او را بسیار ضعیف دانسته است، در اصل کلام شعبه نیست، بلکه ابن جوزی در کتاب الضعفاء از قول شعبه گفته: اگر گردنم را بزنی برایم دوست داشتنی‌تر است از اینکه بگویم: شنیدیم از أبوهارون الغنوی. این خطا از تصحیف ناشی شده است. چراکه راوی در اصل، أبوهارون العبدی یعنی عماره بن جوین می‌باشد که بر ضعفش اجماع است. (شاهد آنکه) ابن جوزی این قول شعبه را به درستی در ترجمه أبوهارون العبدی نیز آورده است»] (همان، ج ۱، ص ۳۲۳؛ نیز نک: ابن جوزی، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۴۲ و ج ۲، ص ۲۰۳).

همانگونه که از کلام فوق مشخص شد، ابن حجر آشکار ساخت که در نام راوی تصحیفی واقع شده است و آنکه از قول شعبه ضعیف خوانده شده در واقع «أبوهارون العبدی» است نه «أبوهارون الغنوی».

نمونه دوم: ذهبی ذیل نام «احمد بن الحارث العسانی» روایتی را از احمد از أم الأزهري از سدره از عایشه آورده که گفته: «نهی رسول الله عن حرق التوراة و أن

تُقْصَعُ الْقَمَلَةَ بِالنُّوَاةِ». عسقلانی پس از نقل کلام ذهبی می‌گوید: آنچه در متن صحیح است بدون شک عبارت «أَنْ حَرَقَ النُّوَاةَ» است و لفظ «التوراة» تصحیف است (عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۴۲۳).

عسقلانی در واقع با آشکار ساختن این تصحیف، قصد داشته تا چهره اسلام و مسلمانان را از انجام فعلی ناروا مبرّا سازد. چراکه از روایتی که ذهبی از احمدبن الحارث آورده، این مطلب برداشت می‌شود که: مسلمانان به سوزاندن تورات اقدام نموده‌اند، از این رو پیامبر (ص) آنان را از این کار نهی کرده است.^۱

۷-۳. تبیین اطلاعات رجالی مبهم ارائه شده از سوی ذهبی

ذهبی در مواردی اطلاعات مبهمی را در خصوص یک راوی ارائه داده، به نحوی که مراد و مقصود او بر خواننده پوشیده مانده است؛ لذا عسقلانی در برخورد با اینگونه موارد به تبیین این اطلاعات همت گمارده است. ذیلاً به ذکر نمونه‌ای می‌پردازیم.

عسقلانی ذیل نام «أیوب بن ابی امامة بن سهل المدنی» پس از ذکر کلام ذهبی که در موردش آورده: [«مُنْكَرُ الْحَدِيثِ، قَالَه الْأَزْدِيُّ. قَلْتُ: الضَّعْفُ مِنْ قِبَلِ صَاحِبِهِ»، یعنی «أزدی گفته او منکر الحدیث است. اما من می‌گویم ضعف از جانب هم‌نشین اوست»]. می‌گوید: [«و صَاحِبُهُ الَّذِي أَشَارَ إِلَيْهِ الذَّهَبِيُّ، هُوَ: أَبُو مَعْشَرَ السِّنْدِيِّ»، یعنی «هم‌نشین او که ذهبی به آن اشاره کرده أَبُو مَعْشَرَ السِّنْدِيِّ است» (همان، ج ۲، ص ۲۳۵)].

همانگونه که گذشت، ذهبی معتقد است که ضعف کلام «أیوب بن ابی امامة» به واسطه فرد دیگری است. اما ذهبی (خواسته یا ناخواسته) به معرفی این فرد پرداخته، بدین جهت نام او بر ذهن خواننده پوشیده مانده است. اما عسقلانی با معرفی آن فرد به تبیین کلام ذهبی پرداخته و اطلاعات مبهم در خصوص راوی را برای خواننده آشکار ساخته است.^۲

۱. برای اطلاع از نمونه‌ای دیگر نک: عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۱۸۹، ذیل عنوان «أَسُودِ بْنِ خَلْفِ الْخَزَّانِيِّ».

۲. برای اطلاع از نمونه‌های دیگر نک: عسقلانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۲۴۸، ذیل عنوان «أَيُوبِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَدَوِيِّ»؛ ج ۲، ص ۳۳۷، ذیل عنوان «بَكْرِ بْنِ الْأَسْوَدِ»؛ ج ۲، ص ۴۱۲، ذیل عنوان «جَارِيَةَ بْنِ أَبِي عِمْرَانَ».

• جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آنچه که در جستار حاضر به آن دست یافتیم بیانگر این مطلب است که: *لسان‌المیزان* عقلانی تنها ذیل و مستدرکی بر کتاب *میزان‌الاعتدال فی نقدالرجال* ذهبی قلم‌داد نمی‌شود؛ بلکه کاوش در محتوای *لسان‌المیزان* حاکی از آن است که عقلانی به‌طور جدی در نقادای عملکرد و کلام ذهبی در *میزان‌الاعتدال* کوشیده است. این که عقلانی در پی تحقق هدف خود از چه شیوه‌هایی بهره برده، پرسش اصلی پژوهش فراروی بود. از این‌رو، در پی پاسخ به این پرسش پنج‌جلد نخست *لسان‌المیزان* را از نظر گذراندیم و به این نتیجه دست یافتیم که: عقلانی با مراجعه به منبع اصلی منقولات ذهبی نشان داد که او گاهی در نقل از منبع مورد استفاده خود، دقت کافی را نداشته و نیز به آنچه که در مقدمه *میزان‌الاعتدال* مبنی بر عدم ذکر نام صحابه وعده داده، در عمل پای‌بند نبوده است. عقلانی در پاره‌ای از موارد نقدهای ذهبی به برخی روایات را سُست و در مواردی نیز منقولات ذهبی از دیگر دانشمندان را منسوب به گوینده اصلی آن نمی‌داند، به نحوی که گمان می‌شود ذهبی در آن کلام دخل و تصرفی داشته است. همچنین عقلانی در مواردی نشان داده که چگونه ذهبی در تمییز روایان مشترک به خطا رفته و به وقوع تصحیف در نام راوی بی‌توجهی کرده است. تبیین ابهام در خصوص اطلاعاتی که ذهبی از برخی روایان به‌دست داده نیز اقدام دیگر عقلانی در این راستا محسوب می‌گردد.

• فهرست منابع

۱. آذری فرد، مهدی؛ ستار، حسین (۱۴۰۲ش). بازپژوهی رجال کشی در لسان المیزان عسقلانی، علوم حدیث، ۲۸(۲)، ص ۹۷-۷۱. DOI: 10.22034/hs.2022.50191.3144
۲. آمدی، ابوالحسن (بی تا). الاحکام فی اصول الاحکام، بیروت: المکتب الاسلامی.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمان (۱۲۷۱ق). الجرح و التعدیل، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی (۱۴۰۶ق). الضعفاء و المتروکین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (۱۴۱۵ق). الاصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق: علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶. _____ (۴۲۳ق). لسان المیزان، بیروت: دار البشائر الاسلامیة.
۷. ابن عدی، عبدالله (۱۴۰۹ق). الکامل فی ضعفاء الرجال، چاپ ۳، بیروت: دار الفکر.
۸. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (۱۴۱۲ق). الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، بیروت: دار الجیل.
۹. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا). اختصار علوم الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۰. ادلبی، صلاح الدین بن احمد (۱۴۰۳ق). منهج نقد المتن عند علماء الحدیث النبوی، بیروت: دار الآفاق الجدیدة.
۱۱. اعظمی، محمد مصطفی (۱۴۱۰ق). منهج النقد عند المحدثین، ریاض: مکتبة الکوثر.
۱۲. جدیدی نژاد، محمدرضا (۱۳۹۷ش). دانش رجال از دیدگاه اهل سنت، چاپ ۲، تهران: نشر دار الحدیث.
۱۳. حلو، مُضر (۱۴۲۳ق). البیان عما فی لسان المیزان، قم: مجمع الذخائر الاسلامیة.
۱۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی (۱۴۲۲ق). تاریخ بغداد، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
۱۵. درستکار، علی (۱۳۸۰ش). بررسی تشیع در میزان الاعتدال و لسان المیزان، پایان نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۱۶. ذهبی، شمس الدین (۱۳۸۲ق). میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت: دارالمعرفة للطباعة و النشر.
۱۷. زاملی، بکر سلیمان ابراهیم (۱۴۳۹ق). «تَعْقِبَات الحافظ ابن حجر العسقلانی فی کتاب لسان المیزان علی الامام الذهبی فی کتاب میزان الاعتدال، دراسة نقدیة توثیقیة، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الأزهر، غزة: دانشکده الشریعة.
۱۸. سخاوی، محمد بن عبدالرحمان (بی تا). الضوء اللامع لأهل القرون التاسع، بیروت: دار مکتبة الحیة.
۱۹. _____ (۱۴۱۶ق). الجواهر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر، قاهره: المجلس الأعلى للشئون الاسلامیة.

۲۰. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۰۳ق). *طبقات الحفاظ*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۱. عطائی نظری، حمید (۱۴۰۰ش). انتحال از خویشتن با اقتباس از دیگران، *آئینه پژوهش*، شماره ۱۸۹، صص ۳۶۲-۳۱۵.
۲۲. عقیلی، محمدبن عمرو (۱۴۰۴ق). *الضعفاء الکبیر*، بیروت: دار المکتبة العلمیة.
۲۳. عمری، محمدعلی قاسم (۱۴۲۰ق). *دراسات فی منهج النقد عند المحدثین*، اردن: دار النفائس.
۲۴. مزی، یوسف بن زکی (۱۴۰۰ق). *تهذیب الکمال*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۲۵. ملکیان، محمدباقر (۱۴۳۸ق). لسان المیزان و المصادر الرجالية فی المدرسة الامامية، *تراثنا*، ۳۳(۱)، صص ۲۷-۸۳.
۲۶. ملکیان، محمدباقر (۱۴۳۹ق). لسان المیزان و المصادر الرجالية فی المدرسة الامامية، *تراثنا*، ۳۴(۲)، صص ۴۴-۸۰.
۲۷. یثربی، محمد (۱۳۹۰ش). *سیری در آیات ولایت و امامت*، چاپ ۲، قم: نشر علامه بهبهانی.



References

- The Holy Quran
1. Ibn Abī Ḥātim, 'Abd al-Raḥmān (1271 AH). *al-Jarḥ wa al-Ta'dīl*. Bayrūt: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī. [In Arabic]
 2. Ibn al-Jawzī, 'Abd al-Raḥmān ibn 'Alī (1406 AH). *al-Du'afā' wa al-Matrūkīn*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. [In Arabic]
 3. Ibn 'Adī, 'Abd Allāh (1409 AH). *al-Kāmil fī Du'afā' al-Rijāl*. 3rd ed. Bayrūt: Dār al-Fikr. [In Arabic]
 4. Ibn 'Abd al-Barr, Yūsuf ibn 'Abd Allāh (1412 AH). *al-Istī'āb fī Ma'rifat al-Aṣḥāb*. Bayrūt: Dār al-Jīl. [In Arabic]
 5. Ibn Kathīr, Ismā'īl ibn 'Umar (n.d.). *Ikhtisār 'Ulūm al-Ḥadīth*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. [In Arabic]
 6. Adlabī, Ṣalāḥ al-Dīn ibn Aḥmad (1403 AH). *Manhaj al-Naqd al-Matn 'inda 'Ulamā' al-Ḥadīth al-Nabawī*. Bayrūt: Dār al-Āfāq al-Jadīda. [In Arabic]
 7. Azarifard, M., & sattar, H. (2023). The Reinvestigation of Rijal Al-Kashi in Lisan Al-Mizan Asqalani. *Ulum-i Hadīth*, 28(2), 71-97. doi: 10.22034/hs.2022.50191.3144 [In Persian]
 8. A'zamī, Muḥammad Muṣṭafā (1410 AH). *Manhaj al-Naqd 'inda al-Muḥaddithīn*. Riyāḍ: Maktabat al-Kawthar. [In Arabic]
 9. Āmidī, Abū al-Ḥasan (n.d.). *al-Aḥkām fī Uṣūl al-Aḥkām*. Bayrūt: al-Maktab al-Islāmī. [In Arabic]
 10. Jadidi Nejad, Muḥammad Reza (1397 SH). *Dānish-i Rijāl az Dīdgāh-i Ahl-i Sunnat*. 2nd ed. Tehran: Nashr-i Dār al-Ḥadīth. [In Persian]
 11. Ḥalw, Muḍir (1423 AH). *al-Bayān 'ammā fī Lisān al-Mīzān*. Qom: Majma' al-Dhakhā'ir al-Islāmiyya. [In Arabic]
 12. Khaṭīb al-Baghdādī, Aḥmad ibn 'Alī (1422 AH). *Tārīkh Baghdād*. Bayrūt: Dār al-Gharb al-Islāmī. [In Arabic]
 13. Durustkār, 'Alī (1380 SH). "Barrasī-yi Tashayyū' dar Mīzān al-I'tidāl wa Lisān al-Mīzān". MA Thesis. Dānishgāh-i Imām Ṣādiq (AS), Faculty of Theology and Islamic Studies. [In Persian]
 14. Dhahabī, Shams al-Dīn (1382 AH). *Mīzān al-I'tidāl fī Naqd al-Rijāl*. Bayrūt: Dār al-Ma'rifa li-Ṭibā'a wa al-Nashr. [In Arabic]
 15. Zāmlī, Bakr Sulaymān Ibrāhīm (1439 AH). "Ta'aqqubāt al-Ḥāfiẓ Ibn Ḥajar al-'Asqalānī fī Kitāb Lisān al-Mīzān 'alā al-Imām al-Dhahabī fī Kitāb Mīzān al-I'tidāl, Dirāsa Naqdiyya

- Tawthīqiyya". MA Thesis. Jāmi'at al-Azhar Ghazza, Faculty of Sharī'a. [In Arabic]
16. Sakhāwī, Muḥammad ibn 'Abd al-Raḥmān (n.d.). *al-Daw' al-Lāmi' li-Ahl al-Qurūn al-Tāsi'*. Bayrūt: Dār Maktabat al-Ḥayāt. [In Arabic]
 17. Sakhāwī, Muḥammad ibn 'Abd al-Raḥmān (1416 AH). *al-Jawāhir wa al-Durar fī Tarjamat Shaykh al-Islām Ibn Ḥajar*. al-Qāhira: al-Majlis al-'Alā li-l-Shu'ūn al-Islāmiyya. [In Arabic]
 18. Suyūfī, Jalāl al-Dīn (1403 AH). *Ṭabaqāt al-Ḥuffāz*. Bayrūt: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. [In Arabic]
 19. 'Asqalānī, Aḥmad ibn Ḥajar (1415 AH). *al-Iṣāba fī Tamyīz al-Ṣaḥāba*. Ed. 'Alī Muḥammad Mu'awwad. Bayrūt: Dār al-Kutub al-'Ilmiyya. [In Arabic]
 20. 'Asqalānī, 'Alī ibn Ḥajar (1423 AH). *Lisān al-Mīzān*. Bayrūt: Dār al-Bashā'ir al-Islāmiyya. [In Arabic]
 21. Ataei Nazari, H. (2021). Self-Plagiarism by Adaptation from Others! *The Quarterly Journal Ayeneh-ye Pazhoohesh*, 32(189), 315-362. doi: 10.22081/jap.2021.71425 [In Persian]
 22. 'Uqaylī, Muḥammad ibn 'Amr (1404 AH). *al-Du'afā' al-Kabīr*. Bayrūt: Dār al-Maktaba al-'Ilmiyya. [In Arabic]
 23. 'Umarī, Muḥammad 'Alī Qāsim (1420 AH). *Dirāsāt fī Manhaj al-Naqd 'inda al-Muḥaddithīn*. Urdun: Dār al-Nafā'is. [In Arabic]
 24. Mizzī, Yūsuf ibn Zakī (1400 AH). *Tahdhīb al-Kamāl*. Bayrūt: Mu'assasat al-Risāla. [In Arabic]
 25. Malkiyān, Muḥammad Bāqir (1438 AH). "Lisān al-Mīzān wa al-Maṣādir al-Rijāliyya fī al-Madrasa al-Imāmiyya". *Turāthunā* 1: 27-83. [In Arabic]
 26. Malkiyān, Muḥammad Bāqir (1439 AH). "Lisān al-Mīzān wa al-Maṣādir al-Rijāliyya fī al-Madrasa al-Imāmiyya". *Turāthunā* 2: 44-80. [In Arabic]
 27. Yathribī, Muḥammad (1390 SH). *Sayrī dar Āyāt-i Wilāyat wa Imāmat*. 2nd ed. Qom: Nashr-i 'Allāma Bihbahānī. [In Persian]